کانون سراسری انجمن های صنفی مهندسان معمارایران
همایش بین المللی معماری،عمران و شهرسازی در هزاره سوم
تهران - تیر ماه ۹۴

«بررسی نقش دین و سنت در هنر و معماری دوره‌ی اسلامی »

نویسنده اول:معید میرزایی مقدم[۱*] نویسنده دوم: روح‌الدین میرزایی مقدم[۲]

۱. **دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی معماری گرایش معماری دانشگاه آزاد واحد ایلام.**
۲. **کارشناس ارشد رشته مهندسی معماری و مدیر گروه رشته مهندسی رشته معماری دانشگاه آزاد واحد دره‌شهر .**

چکیده:

هنر های سنتی در ایران ، در عین تنوع در صورت ، از یک معنا سخن می‌گویند و به مفاهیمی مشترک دلالت دارند، و اینها آمیزه‌ای است از باورهای ایرانی و اسلامی. این مفاهیم و عناصر در هنرهای سنتی ایران به صور مختلف ظاهر شده‌اند، از جمله: به صورت نخل ، مثل درخت سرو و سرو خمیده(بته جقه) و شمسه، در معماری، مانند بنای هشت بهشت و سی سه پل، در شهرسازی مثل چهار باغ. در کل معماری به مثابه بستر زندگی انسان همچون خود انسان از دو وجه جسمانی و روحانی یا آشکار و پنهان تشکیل شده است. وجه آشکار ناشی از عوامل مادی ، محیطی و کارکردی است. در حالیکه وجه پنهان معماری متاثر از باورها و اعتقادات انسان می‌باشد. با این رویکرد هدف پژوهش ، مطالعه نقش باورهای دینی در هنر و خصوصاً معماری و نزدیک شدن به لایه‌های پنهان آن می باشد.

کلید واژه ها: سنت، دین، هنر،جوامع سنتی، معماری

۱ -مقدمه

دین و هنر دو موضوع و دو مقوله بنیادین مرتبط با ساحت‌های مختلف حیات انسان هستند. البته این دو از یک جنس یا هم مرتبه نیستند لاکن تأثیر پذیری‌شان از یکدیگر نمونه‌ای یگانه است به این ترتیب که اصولاً همواره دین ، هنر را برای تبیین جنبه‌های معنوی و غیر قابل بیان خویش به خدمت گرفته است و هنر نیز با ارتزاق از مبانی و مفاهیم معنوی دین رشد نموده است. به بیان دیگر، ازآنجایی که هنرها ـ به طورعام- به گونه‌ای زیبا و حسن و جمال را به نمایش گذارده، زشتی‌ها، پلیدی‌ها ، ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها را به سخره گرفته و آنها را نفی می‌کنند، می‌توان به ارتباط تنگاتنگ دین (به ویژه ادیان الهی) و هنر متعهد حکم داد. هنر دینی، به تعبیری اعلام وفاداری انسان به عهدی است که با خدای خود بسته است وهمین وفاداری، عامل رشد و کمال انسان است {۱}(الهی قمشه ای، ۱۳۷۷) . دین از این دیدگاه راه زندگی است و مسکن ظرف زندگی و اصولا خود زندگی و تعریف زندگی است. همانگونه که انسان در دو بعد جسمانی و روحانی به هم گره خورده و معنا پیدا می‌کند ، معماریش باید با او همخوان و هماهنگ باشد تا بتواند همراه او باشد. بنابراین عوامل تاثیرگذار در شکل‌گیری معماری و بخصوص مسکن، بدون شک، به عواملی همچون اقلیم ، فناوری و مواد ساختمانی ، اقتصاد ، امنیت ، و همچنین عوامل اجتماعی ، فرهنگی و دینی بر می‌گردد و همواره توجه به تعامل این عوامل است که معماری را به بهترین نحو توجیه و تبیین می‌نماید. دقت در تنها یکی از این عوامل هیچ گاه برای تبیین معماری کفایت نمی‌کند، چرا که معماری، حتی ابتدایی‌ترین آن بیش از یک سرپناه و توده‌ای از مصالح است. {۲}(مسائلی صدیقه،۱۳۸۶)

در هنر و معماری یک جامعه‌ی سنتی اصول سنت بر نیروهای خلاقانه‌ی انسان اثر می‌گذراند و کل جامعه را در تمامیتی گرد می‌آورند. در چنان جامعه‌ای تمایزی که معمولاً بین امر مقدس و امر دنیوی وجود دارد یا به وسیله‌ی دانشی متافیزیکی که در تمام پرده‌های حایل نفوذ می‌کند مرتفع می‌شود و یا به واسطه‌ی یکپارچگی تمام جنبه‌های زندگی و تبدیل‌شان به وحدتی مقدس به خارج از آن هیچ چیز وجود ندارد از میان برداشته می‌شود.

سنت شخصیت یکپارچه‌ی جامعه را حفظ می‌کند و ابعاد ظاهری و باطنی‌اش را استادانه شکل می‌دهد. بعد ظاهری به قوانین الهی (شریعت) و رفتار انسان می‌پردازد، اما ارتباط مستقیمی با اصول خلاقه‌ی انسان سنتی ندارد. بلکه، این جنبه‌ی عرفانی و روحانی اسلام، طریقت، است که در اصولی که بر هنر اسلامی، به خصوص معماری، حاکم‌اند یافت می‌شود. طریقت هم در علوم رسمی و هم در صنایع و هنرهای دستی نفوذ می‌کند. هنر اسلامی اساساً در نتیجه آمیزش این دو به وجود می‌آید. علوم مذکور نه تنها مفهوم روندهای طبیعت را در خود دارند بلکه دانش قوانین و اصولی که حاکم‌اند و به نظم متافیزیکی مربوط‌اند را هم شامل می‌شوند {۳}(اردلان،۱۳۹۰،ص ۳۳).

۲- نقش سنت در جامعه

امروز هیچ چیز به جاتر از حقیقت جاودانی پیامی که سنت می‌دهد نیست. پیامی که امروز به جا است چون همیشه به جا بوده است. پیامی متعلق به زمان حالی که از ازل تا ابد بوده و هست و خواهد بود.مسئله سنت مسئله اصول پابرجا، خاستگاهی آسمانی و کاربرد این اصول در لحظه‌های گوناگون زمان و مکان است. مسئله‌ی پیوستگی تعالیمی ویژه و قالب‌های مقدسی که ابزار انتقال این تعالیم به انسان هستند و آموزه‌های سنت را درون انسان محقق می‌کنند. بر اساس تعاریفی که در اینجا از سنت ارائه شد سنت رسم و عادت و یا شیوه‌ی گذرای گذران عمر نیست. سنت، که اساسی‌ترین مؤلفه‌ی جهانی آن دین است، تا زمانی که تمدنی که به وجود آورده و مردمی که سنت اصل هدایت‌شان است در قید وجود باشند، می‌ماند. حتی زمانی که به ظاهر وجود ندارد، یک سره نمی‌میرد. بلکه تنها سایه دنیوی‌اش ناپدید می‌شود و خود با حقیقت اساسی و روحانی‌اش به خاستگاه آسمانی‌اش باز می‌گردد {۴}(سید حسین نصر، پیشگفتار حس وحدت،ص۱۵).

۳- منشأ هنر اسلامی

مسأله منشأ هنر اسلامی و سرشت نیروها و اصولی را که این هنر را به وجود آورده است باید به جهان‌بینی اسلام و وحی اسلامی ربط داد که یکی از جلوه‌های آن بی واسطه هنر قدسی اسلام و با واسطه هنر اسلامی در کلیت خویش است. افزون بر آن، ارتباط ارگانیک میان هنر و اعمال و شعائر اسلامی، میان تأمل درباره‌ی خداوند به صورتی که در قرآن توصیه شده و سرشت متألمانه‌ی این هنر، میان "ذکر الله "، که هدف غایی تمام اعمال و شعائر اسلامی است، و نقشی که هنر های تجسمی و شنیداری در زندگی هر مسلمان به طور خاص و امت اسلامی به طور عام ایفا می‌کند ، مؤید رابطه علّی میان وحی و هنر اسلامی است . اگر این هنر به نزدیک‌ترین وجه ممکن با صورت و معانی وحی اسلامی پیوند نداشت، هرگز نمی‌توانست از عهده‌ی انجام این وظیفه‌ی معنوی برآید {۵}(سید حسین نصر، ۱۳۸۹،ص۱۴).

دین اسلام مرکب از شریعت، طریقت،و حقیقت است که منشأ هم شریعت و هم طریقت محسوب می‌شود. از سوی دیگر، دین اسلام مشتمل بر اشکال مختلف علم از جمله فقه ، کلام ،فلسفه و علوم باطنی است که با شریعت، طریقت و حقیقت پیوند دارند. اگر اسلام را از این دیدگاه تجزیه و تحلیل کنیم ،در خواهیم یافت که هنر اسلامی نمی‌تواند از شریعت الهی منبعث شده باشد، چون شریعت در واقع رابطه میان خدا و فرد و جامعه را در ساحت عمل مشخص می‌دارد . شریعت در ایجاد حال و هوا و زمینه‌ی ایجاد هنر اسلامی نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند، و محدودیت‌هایی برای بعضی هنرها و مایه‌های دلگرمی برای بعضی دیگر پدید می‌آورد. به هر حال ، شریعت در اصل حاوی احکام عملی برای مسلمین است ، نه دستورالعمل‌هایی برای خلق چیزی. نقش شریعت در هنر ، سوای ایجاد زمینه‌ی اجتماعی کل، شکل دادن به نفس هنرمند از طریق القای پاره‌ای گرایش‌ها و فضایل خاص منبعث از قرآن و

حدیث و سنت پیامبر است. اما همان طور که گفته شد ،راهنمایی عملی برای خلق هنری قدسی اسلامی ارائه نمی‌دهد. {۵}(همان , ص۱۵)

منشأ هنر اسلامی را در علوم فقهی و کلامی هم نمی‌توان یافت ، این دو رابطه نزدیکی با شریعت دارند و به تعریف و دفاع از معتقدات و اصول ایمان اسلامی می‌پردازند . البته ممکن است متکلمی چون غزالی درباره زیبایی هم مطالبی به رشته تحریر در آورده باشد. حتی برخی چهره‌های شاخص علم فقه نظیر بهاءالدین عاملی باغ های زیبای ساخته اند، اما شهرت رسالات کلامی یا فقهی به واسطه طرح مسائل هنری و زیبای شناختی اسلامی نیست. افزون بر آن، بسیاری از بزرگ‌ترین شاهکارهای هنر اسلامی پیش از آنکه این علوم شکل مدون و منسجم بگیرند و آثاری که امروزه آنها را آثار معتبر در این عرصه‌ها می‌نامیم نوشته شوند، خلق شده‌اند.

پس برای یافتن سرچشمه، هنر اسلامی باید به باطن دین اسلام که در طریقت مستتر بوده و حقیقت آن را روشن ساخته است، رجوع کرد. این وجه درونی به نحو انفکاک ناپذیری با معنویت اسلامی نیز پیوند دارد. واژه معادل spirituality در زبان‌های اسلامی روحانیت یا معنویت است که از واژه‌ی روح یا معنا مشتق می‌شود. در هر دو مورد خود واژه‌ها به طور ضمنی بر باطن یا درون دلالت دارند. در واقع، سر چشمه‌ی هنر اسلامی را باید در وجه درونی یا باطنی سنت اسلامی پیدا کرد و به منبع فیاضی رسید که خالق این هنر و حافظ آن در طول قرون و اعصار بوده و وحدت خیره کننده و وجه باطنی سکرآمیز این هنر را ممکن می‌سازد.{۵}(همان ، ص ۱۶)

منابع دو گونه‌ی معنویت اسلامی، از سویی قرآن است با حقیقت درونی و حضور آیینی‌اش و از دیگر سو حقیقت روح پیامبر که در محدوده‌ی جهان اسلام نه فقط از طریق حدیث و سنت او حضوری دائمی و نامرئی دارد، بلکه به نحو نامحسوسی در جان و دل کسانی که در جستجوی معبود الهی بوده و هستند و نیز در هوایی که متوسلان به نام مبارکش تنفس کرده و می‌کنند، دوام یافته است. منشأ هنر اسلامی را باید در حقایق درونی قرآن، که حقایق اصلی عالم هستی و حقیقت معنوی ذات نبوی نیز هست و برکت محمدیه از آن نشأت می‌گیرد، جستجو کرد. قرآن اصل توحید را بازگو می‌کند و حضرت محمد (ص) تجلی این وحدت در کثرت است و شاهد این وحدت در میان خلقت خداوند است.

هنر اسلامی به شیوه‌ای بی واسطه از معنویت اسلامی سر چشمه می‌گیرد و در عین حال متأثر از ویژگی‌های مشخص محل یا ظرف ظهور وحی قرآنی، یعنی جامعه سامی و کوچ نشین است که اسلام ویژگی‌های مثبت آن را تعمیم داد.{۶} (ت. بورکهارت، هنر اسلامی ،ص ۳۹)

اما پیوند با ظاهر وحی اسلامی چیزی از بار این حقیقت نمی‌کاهد که منشأ این هنر در محتوای درونی و وجه معنوی اسلام نهفته است. آنان که در طول اعصار موفق به خلق اشیاء هنری اسلامی شده‌اند با بهره‌گیری از امکاناتی که الهام اسلامی و به ویژه برکت محمدی در اختیارشان نهاده بود، یا خود توانستند شهودی از عالم مثالی فراچنگ آورند یا در محضر کسانی که چنین شهودی داشتند، آموزش دیدند. زیرا خصوصیات فرافردی هنر اسلامی نمی-توانست صرفاً بر اساس الهام یا خلاقیت فردی به منصه‌ی ظهور رسد. تنها امر کلی است که می‌تواند اثری کلی به

وجود آورد. اگر هنر اسلامی به خلوت درونی سنت اسلامی راه می‌برد، از آن رو است که این هنر پیامی است از همان خلوت درونی برای آنان که می‌توانند پیام رهایی بخش آن را بشنوند و نیز برای آنکه فضایی آرام و متعادل، همساز با سرشت اسلام، برای جامعه در کلیت آن فراهم شود؛ فضایی که در آن انسان به هر سو روی آورد، یاد خداوند در ضمیر او بیدار شود. آیا قران تصریح نمیکند: «فاٌینما تولّوا فثمّ وجه الله»(بقره،۱۱۵).

هنر اسلامی بر معرفتی مبتنی است که خود سرشت معنوی دارد؛ معرفتی که استادان سنتی هنر اسلامی آن را حکمت نام نهاده‌اند {۶}(بورکهارت،همان،ص ۱۹۶). چون در سنت اسلامی با صبغه‌ی عرفانی معنویت آن ، عقلانیت ومعنویت از هم جدایی ناپذیرند و وجوه مختلف یک حقیقت به حساب می‌آیند، حکمتی که هنر اسلامی بر آن استوار است چیزی جز جنبه‌ی حکمی خود معنویت اسلامی نیست. این قول مشهور توماس قدیس که «هنر بدون حکمت هیچ است»، بی‌تردید به عیان‌ترین وجه درباره‌ی هنر اسلامی صدق می‌کند. این هنر بر علم باطنی‌ای مبتنی است که به ظواهر اشیا نظر ندارد، بلکه به حقیقت درونی آنها نظر دارد. {۷}(معماریان ،غلامحسین، ۱۳۸۹)

۴- مرزشناسی هنر دینی و غیر دینی

هنر معنایی پیوندی دو سویه بین دو جهان برقرار می‌کند، این جهان و آنچه در آن است را به جهانی دیگر پیوند می-دهد. هنرمند با اتصال خود به آن جهان به سرچشمه‌ای پایان نیافتنی دست می‌یابد و خود را از آن سرچشمه سیراب می‌نماید. او نمودی از آنچه می‌بیند را در آثارش متجلی می‌نماید. این پیوند دو سویه در مذاهب یا دین‌های الهی وجود دارد . این راهی است که خداوند برای هدایت انسان و برای او ترسیم می‌نماید. بنابر این در یک سوی آن نور عالم ،خالق هستی و قدرت لایزال قرار می‌گیرد. این به معنی قرار دادن انسان در سوی دیگر و یا در برابر خدا نیست. زیرا انسان آفریده‌ی اوست و وابسته به او. بنابر این خداوند در مرکز عالم قرار می‌گیرد و هر چه از اوست را می‌توان بر روی کمان‌های دایره‌ای این چنین تصور کرد:

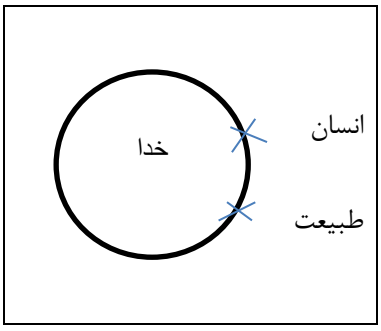

یگانگی خداوند مانند مرکز دایره است که از او هم چیز منشا می‌شود

وحدانیت الهی اصل بسیار مهم در تحلیل هنر اسلامی است.

شکل (۱)

شناخت مسیر یا راهی که پروردگار عالم ترسیم نموده با کتاب وحی او مسیر است. در این کتاب است که خداوند به وسیله کلمات پیام خود را به انسان‌ها می رساند. این کتاب مرزهای مشخص بین راه الهی و غیر الهی را معرفی می‌نماید. هر آنچه از اوست الهی است و هر آنچه از نفس انسان و شیطان است غیر الهی است . با مراجعه به کتاب

مقدس می توان مرز بین دین الهی و غیر الهی را تمیز داد. هنرها نیز می توانند منابع الهی و غیر الهی داشته باشند. منابع تغذیه این هنر اگر متصل به او و آیات او باشد و در آیات او نیز به دنبال خداوند باشد آن در زمره هنر دینی قرار می‌دهد و اگر جز این باشد هنر غیر دینی خوانده می‌شود. هم هنر دینی و هم هنر غیر دینی برای انتقال پیام خود نیاز به قالب یا قالب‌هایی دارند. هنرمند با انتخاب یکی از این قالب ها پیام خود را به مخاطبش می رساند. رابطه بین قالب و محتوی در هنر دینی و غیر دینی موضوع بحث محققین معناگرا بوده است.{۷}(همان، ص ۴۳۸) . در اینجا دو پیش فرض را می توان مطرح کرد:

هنر دینی با هر قالبی قابل انتقال است.

هنر دینی قالب خاص خود را دارد.

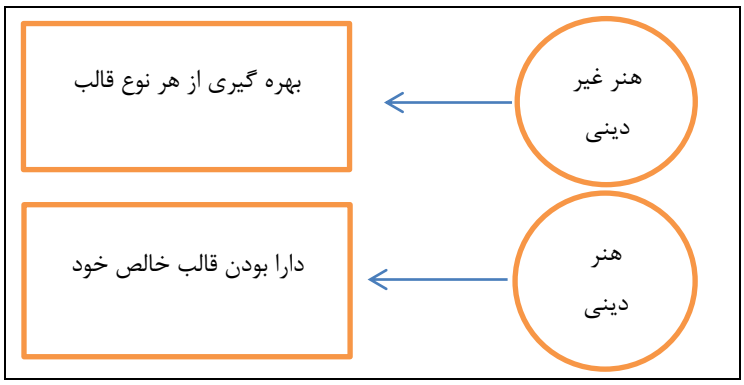

رابطه‌ی قالب هنر غیر دینی و دینی

شکل (۲)

بور کهارت در تحلیل خود بر این اعتقاد است که هنر دینی نمی تواند از هر قالبی بهره گیرد و هم معنا و هم صورت باید از یک سر چشمه سیراب شوند تا بتوان به آن نام هنر دینی داد.{۸}(بورکهارت:۱۳۷۶،ص۸۲)

«هر قالب و صورتی نمودار یک کیفیت و حال خاص وجود دارد. ممکن است موضوع مذهبی یک اثر هنری ، به نحوی به خود اثر افزوده شده و با زبان صوری اش بی ارتباط باشد، چنانکه هنر مسیحی از دوران رنسانس به بعد این مسأله را ثابت می کند. بنابر این آثار هنری اساساً غیر دینی و عرفی ای وجود دارند که موضوعاتشان مذهبی است اما هیچ اثر هنری دینی نمی توان یافت که صورت و قالب عرفی و غیر دینی داشته باشد، زیرا صورت و معنی با یکدیگر تناسب و شباهت کامل دارند . یک رؤیت باطنی بالضروره و به وساطت یک زبان صوری بیان می شود . اگر این زبان وجود نداشته باشد و هنر با اصطلاح دینی صورت و قالب خود را از یک هنر غیردینی به عاریت گیرد، آن وقت دیگر بینش معنوی از چیزها وجود ندارد».{۸}(همان،ص۸۱ و۸۲)

هنر دینی مرزهای خود را با مشخصه های درونی از دیگر هنر ها جدا می نماید . افزون بر رابطه ی صورت و معنا در هنر دینی ، نحوه ی انتقال آن بین هنرمندان ، منشأ آسمانی این هنر ، ویژگی روح هنر دینی ، ذات آن و ساحت جاودانه ان و موارد بسیار دیگری در این مرزبندی نقش اساسی دارند در زیر به اختصار آنچه را که بور کهارت در این مورد مطرح می نماید می آوریم:

«ذات رمزی هنر دینی : هنر دینی با تجدید و تکرار آفرینش یا صنع الهی به صورت مجمل در قالب تمثیلات ،نشان دهنده ذات رمزی و نمادی جهان است و بدین گونه روح انسان را از قید وابستگی به وقایع مادی خام و گذرا رهایی می بخشد.

ـ اصل آسمانی : هنر دینی اصلی آسمانی و ملکوتی دارد زیرا نمونه های هنر دینی جلوه حقایق لاهوتی است.

ـ ابزار انتقال : معانی و قواعد هنر دینی به وسیله سنت دارای نیرویی مرموز و پنهانی است که سراسر یک تمدن را تحت تأثیر قرار می دهد. و حتی تعیین کننده هنرها و حرفه هایی می شود که بی واسطه و بلا فصل هدف خاص دینی ندارند. هیچ اثر سنتی یعنی وابسته به اصول تغییر ناپذیر وجود ندارد که ظاهرش رساننده نوعی شادی خلاق روح نباشد». {۸}(بورکهارت:۱۳۷۶،ص ۸۶ـ۸۱)

اگر بپذیریم که مشخصه های هنر دینی آنچه تا کنون دیدیم است می توان مشخصه های هنرغیر دینی را نیز معرفی نمود. هنر غیر دینی هنری است که پیوندی با منابع وحی ندارد، با خالق عالم ارتباط برقرار نمی کند از جهان زمینی سخن می گوید بدون آنکه از خالق این جهان بگوید. انسان را به جای خدا می نشاند. طبیعت را ابزاری برای منافع سلطه جویانه خود می داند . خدایان ساختگی را به جای خدای واحد می نشاند.

بورکهات می‌گوید: هر صورتی با توجه به محدودیتش بالضروره محکوم به زمان است و مانند تمام پدیدارهای تاریخی ، صور به وجود آمده و توسعه می‌یابد و سپس انحطاط یافته و می‌میرد. بنابراین علم تاریخ هنر به اجبار یک علم تاریخی است.

برای آنکه به صورت ها نپرداخت و به دنیای هنر دینی وارد شد و در آنجا رابطه ی بین صورت و معنا را یافت و به عامل جاودانه هنر دینی دست یافت. از طرف برخی از صاحب نظران هنر دینی و معنایی بحث سنت که بیشتر نیز به اختصار مطالبی درباره آن آمد ارایه گردیده است.

۵- رابطه دین و هنر

به طور خیلی فشرده درباره‌ی رابطه و تأثیر دین و هنر بر یکدیگر می‌توان گفت که هنر ، مبادی و اصول و ارزشهای خویش را از جهانبینی و فرهنگ حاکم بر جامعه ، و یا به عبارتی، از باورهای هنرمند می‌گیرد، و دین با جامعیت خویش و با تسلطی که بر جسم و روح انسان دارد، مناسب‌ترین منبع تغذیه معنوی و روحانی هنر است. دین، هنر را هدایت می‌کند تا آنچه را که سعادت بشر متضمن آن است، به شیوه‌ای مناسب و جذاب بیان نماید. دین، هنر را متذکر می‌سازد تا وجوه مختلف خویش را به وضوح بیان کند، و به عبارت دیگر، دین معیارهایی را به دست می‌دهد تا وجوه افتراق هنر معنوی و هنر مادی مشخص شود. دین، هنر را به سمت ایجاد آثاری رهبری می‌کند که بتواند روح انسان را تعالی بخشیده و جسم او را در حالت ثابت و تابع روح وی و بدون تهییج نگهدارد.{۹}(نقی‌زاده محمد،۱۳۸۷،ص ۸۷)

۶- نتیجه گیری

جوامع سنتی جوامعی هستند پر رمز و راز که این رموز به سبب نوع خاص نگرش به عالم در آنها بوجود آمده است. جامعه سنتی ما نیز که بر پایه جهانبینی و ارزش های اسلامی و دینی شکل گرفته حقایق بسیار گرانبهای را در خود جای داده است که توجه به این حقایق در دوران کنونی برای ما و معماری مفید و راهگشا می باشد. پرداختن به ریشه های هنر اسلامی به معنای بهره گیری از آیات وحی الهی در مقام اول و پس از آن احادیث و روایات و کتب تاریخی و در نهایت آثاری مانند خانه کعبه و مساجد اولیه اسلامی می باشند. بنابر این پرداختن به ریشه ها پرداختن به اصول می باشد. فهم یک اصل بنام وحدت به فهم معنای آن چیزی است که به تمامی هنر و تمدن یک گروه انسانی به نام مسلمانان جهت می بخشد. بنابر این می توان به این نکته بنیادین اشاره کرد که مفاهیم و ارزشهای دینی ، توانایی موضوع و زمینه شدن برای هنر یا هنرهایی خاص را دارند که نوع هنر، بسته به جهانبینی هر دین، با هنرهای ادیان دیگر متفات و گاه متضاد خواهد بود. به عبارتی هم دین می تواند عامل رشد و تعالی هنر می گردد، و هم هنر می تواند ارزشها و مبانی معنوی دین را به نحوی مناسب به نمایش بگذارد. حاصل این تعامل ، تجلی، بروز و ظهور هنر(های) است که به صفت دینی متصف هستند.

فهرست منابع:

{۱} الهه قمشه ای، ح. مقالات ، روزنه ، تهران ، ۱۳۷۷

{۲} مسائلی، ص. نقشه پنهان، دست آورد باورهای دینی در معماری،پایان نامه دکتری،دانشگاه تهران، تهران،۱۳۸۶

{۳} اردلان ، نادر ، حس وحدت نقش سنت در معماری ایران ، ترجمه ونداد جلیلی ،چاپ دوم ، علم معمار، تهران، ۱۳۹۰

{۴} نصر ، سید حسین، پیش گفتار حس وحدت، علم معمار، تهران، ۱۳۹۰

{۵}نصر، سید حسین، هنر و معنویت اسلامی،ترجمه رحیم قاسمیان، حکمت،تهران،۱۳۸۹

{۶} بورکهارت،تیتوس،هنر اسلامی، زبان و بیان، تهران ،انتشارات سروش،۱۳۶۵،

{۷}معماریان ، غلامحسین، سیری در مبانی نظری معماری،سروش دانش، تهران ،چاپ چهارم،۱۳۸۹

{۸}بورکهارت، تیتوس، مدخلی بر اصول و روش هنر دینی، ترجمه جلال ستاری، در مبانی هنر معنوی، تهران، دفتر مطالعات دینی هنر،حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی،۱۳۷۶، ص ۸۱ـ ۸۷

{۹} نقی زاده محمد، مبانی هنر دینی در فرهنگ اسلامی،دفتر نشر فرهنگ اسلامی،تهران، جلد اول،چاپ دوم ۱۳۸۷